



سخنرانی اجازه گفتن
حاج حسین خوش بچه

اجازه گفتن

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم، العبد المؤيد
الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة
الله و بركاته

چقدر خوب است که چیزی را به آدم ائمه بگویند بگو،
این «السلام عليك يا ابا عبد الله» را حضرت فرمود هر
وقت می خواهی صحبت کنی بگو. معلوم می شود که
ائمه طاهرین یا رسول الله خیلی نظر دارند که به من

گفتند که هر وقت می خواهی صحبت کنی «السلام علیک یا اباعبدالله» را بگو، من خیلی خوشبختم که اشاره ای فرمودند.

حالا «انا انزلناه فی لیلة القدر، و ما ادراک ما لیلة القدر، لیلة القدر خیر من الف شهر، تنزل الملائكة و الروح». کاش ما این حرفها را می فهمیدیم، اگر این حرفها را بفهمیم رستگاریم. آقا جان من، شما که می گویی برویم دنبال این، دنبال این [فرد]، خدا معلوم کرده؛ اگر کسی ملائکه به او نازل می شود برو دنبالش، اگر ملائکه به او نازل نمی شود کجا دنبالش می روی؟ اشتباه هایی در این عالم شده است. عزیزان من، یک قدری باید از کار دست بردارید، از عبادتهای مصنوعی دست بردارید،

بیایید بروید تفکر داشته باشید. عبادت خیلی خوب است، مقامها را باید احترام کنید، مثلاً چهار جا هست می گوید نماز درست است، تایید مطلق است، یکی سر قبر آقا امام حسین، یکی خدمت پیغمبر، یکی در مسجد کوفه. اینها هست؛ اما وقتی که می گویند نیم ساعت فکر یا یک ساعت فکر بهتر از هفتاد سال عبادت است، چرا با فکر کار نمی کنی؟ عزیز من، اهل تسنن با فکر کار نکردند، من خطاب به اهل تسنن می کنم، این نوار من را من بعد خیلی ها می شنوند. اگر تفکر داشته باشد، تفکر با فکر کار می کند. آخر، شما که دنبال عمر و ابابکر می روید آیا عمر خورشید برگردانده؟ آیا عمر یک نفس کشیده افضل عبادت ثقلین؟ آیا عمر یک شمشیر زده

افضل عبادت ثقلین؟ آیا در فتح خیبر رسول الله گفت فردا پرچم را دست کسی می دهم که هم خدا او را بخواهد، هم او خدا را بخواهد، داد دست علی بن ابوطالب، شما [ببین] چرا این جوری شدند؟ من نمی خواهم کار را تکرار کنم، مردم عبادتی شدند. حضرت فرمود در آخرالزمان هم مردم عبادتی می شوند، با تمام عبادتشان گفت اینها مرتد و کافرند. در آخرالزمان هم که عبادتی می شوی می گوید اینها اگر یکی شان با دین از دنیا رفتند، ملائکه آسمان تعجب می کنند. چرا؟ عزیزم، باید ولایتی باشید؛ چون که ولایت، عبادت را امضاء می کند. از کجا می گویی؟ می گوید به عزت و جلالم قسم اگر عبادت ثقلین (انس، جن) کنی، علی بن

ابوطالب را به «الیوم اکملت لکم دینکم» قبول نداشته باشی، به رو در جهنم می اندازمت.

من یک داستانی را برای شما بگویم، اینجا در تهران مجلسی تشکیل شد تمام سران؛ یعنی اینهایی که به اصطلاح پروفیسور بودند و دکتر بودند و مهندس خیلی مهم، نه مهندس اسمی، اینها رفتند در فکر که ما سند می خواهیم که این «اشهد ان علیاً ولی الله و حجة الله» (صلوات بفرستید) کجا سند دارد؟ من نمی خواهم حالا این را بگویم، علمای اعلام در ردیف کار خودش است، این آقای مهندس در ردیف کار خودش است، این آقای دکتر در ردیف کار خودش است. ما نمی توانیم بگویم که چرا مثلاً فلان عالم یک چنین جوابی ندارد، در اطراف

فقه و اصول و کارهای خودشانند. این مرد بزرگوار گفت من قم پیش علمای قم رفتم، علمای تبریز رفتم، علمای آذربایجان رفتم، تمام این ایران را گردش کردم، سندی مثبت به من ندادند. یکی از آیت‌الله‌های خیلی معروف آن موقع، آنجا من خدمتشان بودم ایشان گفت اگر که اذان بگویی این قدر ثواب دارد، اقامه بگویی این قدر ثواب دارد، در صورتی که «اشهد ان علیاً ولی الله» باشد. آن مهندس گفت این ما را قانع نمی‌کند. گفتم عزیز من، وقتی که رسول الله علی بن ابوطالب را با اجازه خدا، با اجازه جبرئیل، بلند کرد، چقدر سفارش کرد. من چه بودم برای شما؟ همه گفتند ما رضایت داریم، ما آب چه می‌خوردیم، چه می‌دادیم، تو ما را به اینجا

رساندی. گفت آیا من از شما اجر دارم؟ گفتند هرچه بخواهی اجر داری. گفت من هیچ اجری از شما نمی خواهم؛ مگر شما عترت من را قبول کنید؛ یعنی علی بن ابوطالب را قبول کنید. حالا وقتی امیرالمؤمنین را، علی بن ابوطالب را، بلند کرد، شد «الیوم اکملت لکم دینکم»، حالا گفت علی، ولی من است، علی جانشین من است. حالا ولی وقتی [ابلاغ] شد، سلمان بلند شد اذان گفت. گفت: «اشهد انّ محمداً رسول الله، اشهد انّ امیرالمؤمنین علیاً ولی الله»، این سندش است. آن وقت سلمان و اباذر می گفتند، عمر رفت پیش پیغمبر، گفت: یا رسول الله، اینها یک چیز دیگر هم در اذانشان می گویند، گفت اینها درست می گویند. گفت: احسنت،

رفت، تمام پروفیسورها و اینها قبول کردند که «اشهد ان امیرالمؤمنین علیاً ولی الله» سند دارد. صلوات بفرستید. حالا عزیز من، قربانتان بروم عبادت خیلی خوب است، یک وقت وسوسه نشوید بگویید فلانی می گوید عبادت نکن، خود امیرالمؤمنین عبادت می کرده، خود پیغمبر هم می کرده، خود حضرت زهرا هم می کرده، اما عبادت با علی. من تمام حرفهایم این است. ببین، این همه عبادت می کنند؛ حالا می گوید که مرتد و کافرند. در آخرالزمان هم همین است می گوید مردم عبادتی شدند؛ اما اینها اگر یکی شان با دین از دنیا رفتند، ملائکه تعجب می کنند. حالا عزیز من، ما الحمدلله، شکر رب العالمین، الان در خدمت رفقای عزیز، نور چشممان هستیم، اینها

به غیر از خدمت کار دیگری نکردند. با حرفهای من تامل کردند، امیدوارم خدای تبارک و تعالی هم تامل کند، خلاصه به رفقای عزیز من عنایت کند.

حالا عزیز من، قربانت بروم، چقدر دلت خوش است از این درِ جبرئیل می آیی داخل، خیلی دلمان خوش است. درِ جبرئیل من هم آن موقع که آمده بودم فقط از درِ جبرئیل می آمدم، مانع نداشت، خب حالا یک مانعی دارد. آیا شما که آنجا رفتید، آمدی پای ستون توبه، رفتی در نماز و عبادت؟ یا رفتی گفتی خدایا اینجا توبه آدم قبول شده، اینجا این توبه است، ستون توبه است، آیا از اینجا که رفتی ایران توبه کردی که دیگر دروغ نگویی؟ آیا توبه کردی که بدچشمی نکنی؟ آیا توبه

کردی به زن و بچه‌ات رسیدگی کنی؟ باباجان، آیا توبه کردی که بیایی دل یکی را خوش کنی از مکه آمدی؟ یا باد مکه را آوردی در ایران؟ یا هنوز من تو هنوز بیت است حاجی! حاجی کوچه نجس کن، خیابان نجس کن. تو هنوز میل دنیا داری، چرا؟ خون اول گوسفند نجس است، خودم دیدم گوسفند را کشتند، یک چرخی دنبالش بود و شست و انداخت داخل برود. آخر، عزیز من این همسایه تو احتیاج دارد، حالا ندارد دلش خوش می شود که. چرا این کار را می کنی؟ تو هنوز، لا اله الا الله، صلوات بفرست.

آیا آنجا توبه کردی که دیگر معامله ربوی نکنی؟ آیا توبه کردی که نروی پول از این بانکها بگیری؟ تو می دانی

چقدر پول بانک‌ها بد است، پول بانک خیلی بد است؛ مگر در موقع ضرورت که دیگر بخواهد آبرویت بریزد. مگر نگفت که پیغمبر یا امام صادق یک درهم نزول، هفتاد مرتبه انگار در خانه خدا زنا کردی؟ حاجی، حاجی، حاجی، حاجی کجایی؟ مرتب بدو در این بانک‌ها. آیا توبه کردی؟ آیا توبه کردی با مردم رئوف باشی؟ آیا توبه کردی که خدایا ولایتمان را کامل کن؟ گفתי یا نگفתי؟ یا دویدی آنجا، آره. کجاییم ما؟ ما الان خدمت پیغمبر هستیم، چقدر گفتند فکر عائله‌ات باش. امام صادق روایت داریم، استخوان سرش مانده بود، تمام جاننش آب شده بود، شخصی گریه کرد. گفت برو به فکر آخرت باش، گریه برای جدم حسین کن. امام حسن هم همین

ساخت، به جناده گفت جناده برو فکر آخرت باش. چقدر جمع می کنی روی هم؟ «مالکم، اموالکم، اولادکم فتنه» ای بنی آدم.

آیا تو رفتی آنجا، از آنجا که داری می روی حساب کردی اینجا زهرا سیلی خورده یا نگاهت به دیوارها بود و آنها بود بدوی آنجا جانمازت را بیندازی؟ آیا دیدی زهرا می گوید یا ابتا، یا ابتا؟ تمام خلقت می گوید علی، خدا گفت علی، رسول گفت علی، آقا امام حسین همه بچه هایش اسمشان را علی گذاشته: علی اکبر، علی اوسط، علی اصغر، همه گفتند علی. چرا زهرا گفت ابتا؟ آخر، می بیند علی که، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که طناب گردنش انداختند، دارند او را می کشند. آخر

بگویند علی؟ گفت یا ابتاه، ببین با دختری چه کار می کنند، توجه کنید مردم حرفه‌هایی درست می کنند، مقصدی دارند. عزیز من، یک حرفه‌هایی روایت و حدیث است باید کامل روشن باشی، آخرالزمان دین بر است. آخرالزمان دین بر است، حواستان جمع باشد. من در این حرفه‌ها خیلی کار کردم.

یک روز پیغمبر فرمود، عدد نماز جماعت، البته پشت سر پیغمبر باشد، اگر بخوانی عددش ده نفر باشد انس و جن نمی نویسند. اگر یک کسی از جماعت نیامد بروید او را بیاورید، ببینید گرفتار است، مریض است، قرض دارد، مسلمانها این را بیاورید در مسجد. عمر از این حرف استفاده کرد. یک وقت گفت دیدید پیغمبر این را گفته؟

چند وقت است علی نیامده به جماعت شرکت کند، مغیره برو به علی بگو بیا. مغیره آمد در را زد، حضرت زهرا آمد پشت در گفت چه کار دارید؟ [فرمود:] ما داریم قرآن را جمع آوری می کنیم. یک وقت صدا زد دیدید نیامد؟ پاشوید برویم علی را بیاوریم جماعت، به تو هم همین را می گوید. این جمعیت بلند شدند. زهرای عزیز آمد پشت در، گفت عمر چه کار داری به ما؟ هنوز غسل پیغمبر آب بدنش خشک نشده. گفت برو این حرفهای زنانه را بگذار کنار، به علی بگو بیاید، اگر نه در را آتش می زنم. عزیز من، دنبال خلق رفتن این است. این مردم رفتند هیزم آوردند، نوشت به معاویه؛ معاویه، حضرت فرمود قرآن به من نازل شده اما احکام به زهرا نازل

می‌شود؛ اما من نه که نتوانست، قرآن درست افشاء نشد. گفت دو چیز بزرگ می‌گذارم یکی قرآن است، یکی عترت است، لب حوض کوثر به من می‌رسد، امانت است. آقای حاجی، این قرآن امانت است، اینها امانت است، بیا این بچه سیدها را دلشان را خوش کن، اما سیدی که «انه لیس من اهلک» نباشد. نظر نداشته باشی، حالا چه کرد؟

یکی از وعاظ محترم قم، یک روضه‌ای خواند، با پسرش رفیقم گفتم این چه حرفی است می‌زنی؟ گفت باعث کشتن زهرا قنفذ شد، زد بازویش را شکست. گفتم: نه بابا، دست کسی را بشکنی نمی‌میرد. مگر کاغذ عمر را ندیدی به معاویه نوشت؟ نوشت معاویه، وقتی فهمیدم

زهرا پشت در است، چنان فشار آوردم عضله های زهرا را خرد کردم، زهرا دیگر احکام را فاش نمی کند. پس باعث کشتن زهرای عزیز عمر است. یک حرفی به معاویه زد که آدم آتش می گیرد، گفت معاویه وقتی فشار آوردم گفت یا ابتا، اما آن دشمنی که با علی داشتم بیشتر فشار آورد. اینها ریختند داخل خانه، زهرای عزیز در حساب حرفهای خودمان خلاصه، بچه را سقط کرد. من در حرفهایم گفتم من جایزه می دهم، آنچه که توانم است می دهم اگر یکی قبر محسن را بگوید کجاست، محسن زیر دست و پا رفت. حالا باز زهرا یک قدری به هوش آمد، فضا علی کجاست؟ گفت علی را بردند مسجد. آمدم اینجا گفتم مسجد خراب شوی، خراب شوی،

مسجدی که علی را بکشند بیاورند اینجا، هر چیزی مخصوص به خودش است عزیز من. آن موقعی که دیگر این جور می شوی آن موقع خدا توقع ندارد از آدم، اگر نه یک وقت جسارت است. حالا چه کار کند؟ زهرا پاشد، یک دست به پهلو و یک دست به طناب، چهل نفر علی را می کشیدند. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، می گفت یک عده ای هم او را هل می دادند، یک دست گرفت به پهلو و دستی به طناب، دست دگر کجاست حمایت ز حیدر کنم؟ سر طناب را گرفت تکان داد چهل نفر روی زمین ریختند، این بازو بازوی حیدر است و بازوی نبوت. عمر دید الان زهرا علی را نجات می دهد، یک وقت گفت قنفذ دست زهرا را کوتاه کن. چنان زد

روایت داریم دست زهرا شکست، نگفته بود تا آن موقعی که امیرالمؤمنین زهرا را غسل می داد. یک وقت دید علی سر به دیوار بنا کرد های های گریه کردن، علی جان از برای زهرا [گریه می کنی؟]، گفت دستم رسید به بازوی زهرا. مگر زهرا دست برداشت، آمد دم مسجد، سنی و شیعه نوشته اند این روایت را، گفت دست از علی بردارید اگر نه نفرین می کنم. یک نفس کشید ستونها از جا حرکت کرد، روایت داریم از زیر ستونها می شد بروی. حالا علی (علیه السلام) [فرمود] سلمان جان، به زهرا بگو تو دختر رحمة للعالمین هستی، اگر نفرین کنی طیورها در جو هوا هلاک می شوند، مبادا نفرین کنی. حالا که این جور شد، خدا عاقبتمان را به خیر کند.

من یک حرفهایی را که به شما می‌زنم می‌گویم به عبادتتان مغرور نباشید، به انفاقتان مغرور نباشید، به نمازتان مغرور نباشید. این انس بن مالک شمشیر بود، در زمان پیغمبر سیف‌الله به او می‌گفتند، اما شمشیر گرفته روی سر علی می‌گوید بیعت کن با ابابکر. رفقای عزیز، خدمت پیغمبرید قسم بدهید ما این ولایت را تا آخر برسانیم. مبادا من داشته باشید و ولایت از ما گرفته بشود. حالا حرف من سر این است، دست علی را گرفت آورد در خانه، علی گریه می‌کند و زهرا، زهرا گریه می‌کند و علی. چرا زهرا گریه می‌کند؟ می‌گوید یا علی جان پدرم گفت از [برای] مظلوم اگر گریه کنی چقدر خوب است، آیا از تو مظلوم تر هست؟ چرا جان من علی گریه می‌کند؟

می بیند از برای علی سیلی خورده، از برای علی پهلویش شکسته، از برای علی محسنش [سقط] شده، از برای علی بازویش شکسته، گریه می کند.

عزیزان من، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، بیایید [ببینید] چرا [این طور] شد؟ امر خلق را اطاعت کردند. بیایید تا حالا کردید توبه کنید، امر خلق را اطاعت نکنید. رفقای عزیز الحمدلله این دوست محترم خوابی دیده، خواب خیلی خوب شده، باید این را قدردانی کنید. باید ان شاء الله امید خدا یک قدری از دنیا کم بگذارید و به فکر آخرت باشید. دوباره عزیزان من به شما می گویم، شما اگر تفکر دارید باید با تفکر [باشی]. اگر تفکر داری ثواب هم می خواهی، ببین جوادالائمه تا هزار

حج برای پدرش نوشته، می گوید بالاتر یک حاجت برادر مؤمن [را برآور]، یکی را دلش را خوش کن، یک چیزی بده به یکی، یک دستی زیر بال یکی بگیر. چقدر الان مردم ندارند چه کار می خواهی بکنی؟ «مالکم اموالکم فتنه یا بنی آدم»، یک فکری برای خودتان بکنید، والله روایت داریم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمد سر قبرستان گفت مرده ها چطورید؟ من بگویم یا شما؟ گفت شما، گفت مالتان قسمت شد، زن هایتان هم شوهر رفت. گفت علی جان ما بگوئیم اگر چیزی دادیم اینجا به دردمان می خورد اگر ندادیم اینجا پشت دستان را دندان می گیریم. بترسید از روزی که پشت دستان را دندان بگیرید. یک قدری انفاق کنید به

مردم، یک قدری فکر آخرتتان باشید. چرا تفکر ندارید؟ تو الان میلیاردی باشی الان از دنیا بروی الان یک کاسه [آب] کسی حق ندارد بچه صغیر داری بردارد بریزد رویت، چرا جان من بیدار نمی شویم قربانتان بروم، فدایتان بشوم.

من یک اشاره ای راجع به امام حسین هم بکنم، امام صادق می فرماید می زند روی پایش و گریه می کند، می گوید اول جدم را کافر کردند بعد کشتند. آنهایی که حربه نداشتند، دامنشان را پرسنگ کردند، عبادت کنند زدند به جد من بروند بهشت. پیرو خلق بشوی این کارت می کند، بیا عزیز من پیرو ولایت بشو.

خدایا عاقبتمان را بخیر کن.

خدایا ما را با خودت آشنا کن.

خدایا این حرفها را در قلب و اشیاء آن کسی که نوار من را می شنود [اثر کند].

خدایا حرفی که زدم گفتم که خدا، این را هم حالا می گویم. من یک صحبتی کردم شب قدر گفتم، با علماء و عاظ صحبت کردم، اینها می گویند اینهایی که از جهنم نجات پیدا می کنند اگر ولایت داشته باشند که در جهنم نمی روند. اول ماه چقدر، آخر ماه چقدر، شب های جمعه چقدر، اینها را خدا همه را نجات می دهد از جهنم، اما شب قدر مطابق همه ماه نجات می دهد. اینها چه

کسانی هستند؟ من گفتم اینها اگر ولایت داشته باشند، یهودی هم باشند، در جهنم نمی سوزند. اینها ولایت ندارند؛ اما مغرض هم نیستند، گنه کارند. خدا به واسطه گناهانشان اینها را انداخت در جهنم، حالا وقتی علی علیه السلام ضربت خورد، «قتل امیرالمؤمنین» ارکان خدا شکست. والله نداریم درباره امام حسین یا پیغمبر وقتی از دنیا برود جبرئیل بین زمین و آسمان بگوید ارکان خدا شکست، مختص امیرالمؤمنین [است]. وقتی گفت خدا عنایت کرد، این ندا را به تمام اهل جهنم رساند اینها رقت کردند. حالا که رقت کردند اینها نباید دیگر بسوزند خدا اینها را نجات می دهد. رفتم اینجا کنار خانه خدا، از خدا خواستم، گفتم خدا آنها در جهنم

بودند و رقت کردند، این اهل تسنن اینها رقت کنند و نسوزند. ما لجاجت با کسی نداریم، عنایت با کسی داریم.

امام حسین ببین بچه اش را کشتند، علی اکبر را کشتند، یک خلقت را کشتند، حالا می گوید «هل من ناصر»، یکی بیاید این طرف. مؤمن باید «هل من ناصر» بگوید، من «هل من ناصر» می گویم. گفتم خدایا اینها هم رقت کنند حداقل، همین جا از سرشان بگذر. حرف خیلی اساسی است، پس شما اگر که ولایت داشته باشی نمی سوزی. اینها آن اشخاصی هستند که نداشتند، خدا عنایت کرد. حالا از کجا باز می گویی؟ چون که امیرالمؤمنین گفت والله رستگار شدم. مگر علی رستگار

نبود؟ بیایید یک قدری در این حرفها، کجا می روید؟ در چه فکری می کنید؟ چقدر بیهوده می دوید؟ بیایید در این فکرها. حالا چرا امیرالمؤمنین می گوید من رستگار شدم؟ رستگاری تمام خلقت به واسطه علی است آیا می فهمیم؟ نه، همان طور راه خودت را می روی، باز دوباره راه خودش را می رود. این حرفها یک عده راه خودشان را می روند، خیال نکن همه این حرفها را عمل می کنند، نه من دارم می بینم. مگر کسی که بخواهد هدایت شود. خدا می گوید اگر بخواهی هدایت شوی هدایتت می کنم، این حرفها هدایت کن است. حالا چرا امیرالمؤمنین می گوید رستگار شدم؟ نگذاشتند امیرالمؤمنین حرف بزند، بردند او را در خانه نشانند،

زنش را هم زدند و زنش را هم کشتند و خودش را هم طناب گردنش انداختند، او را گذاشتند در خانه، حالا علی نتوانست بگوید. حالا وقتی که گفت ارکان خدا شکست، حالا وقتی اینها همه نجات پیدا کردند حالا علی می گوید رستگار شدم، یعنی به مقصد خودم رسیدم، یعنی همه اینها را نجات دادم از جهنم. صلوات بفرست.

امیدوارم ولایت ما کامل بشود. امیدوارم دل همه ما را خدا پاک سازی کند، هر محبتی است بیرون کند، محبت خودش را در دل ما بیندازد.

من می گویم خدایا من بچه هایم را خیلی می خواهم،

حالا اگر بگویی چشم بچہات را درآور می گویم چشم من را درآور؛ اما می گویم خدایا اگر اینها با تو نیستند از من دور کن. خدایا خودت را به ما نزدیک کن، ائمه را هم نزدیک کن، آنهایی که دنبال اینها هم هستند نزدیک کن. چرا؟ پرحرفی کردم، ببخشید. امام صادق می گوید اگر دوست ما را دوست نداشته باشی، دروغ می گویی ما را دوست داری، باید دوست ما را دوست داشته باشی. چقدر امام صادق شما را احترام کرده، عزیز من، قربانتان بروم، فدایتان بشوم. بیا یک قدری اگر هم بخواهید آقا جان، به شما عرض می کنم، اگر بخواهید رستگار بشوید یک قدری آرام راه بروید. یکی از رفقای من خیلی با تانی راه می رود، من از تانی اش خیلی خوشم می آید.

خیلی ببین با تانی راه رفت که این خواب را دید، با تانی راه برو، «عجلة من الشيطان»، مرتب، ندو این طرف، ندو این طرف، یک خرده با تانی. از اول که پیغمبر بوده یک خرده بیا این طرف، نوح بوده بیا این طرف، آدم بوده بیا این طرف تفکر داشته باش. با تفکر آدم می‌رسد به ولایت، بی تفکر نمی‌رسد، تفکر چیست؟ گفت: نیم ساعت فکر بهتر از هفتاد سال عبادت است.

خدایا، تو شاهی، خودت می‌دانی که من که دیگر به قول فلانی، دیگر آبم به کلبه آخر است دلم می‌خواهد همه شما بهتر از من باشید. خدا خودش می‌داند، دلم می‌خواهد همه مردم داشته باشند. یک نفر بود آمد در مسجد، از مسجد رفت بیرون، حضرت فرمود این اهل

بهشت است. رفتند دنبالش دیدند نه بابا، نماز شب هم نمی کند و همین جور، این جور است دیگر. گفت باباجان تو چه صفتی داری؟ گفت تو چه صفتی داری؟ گفت من می خواهم داشته باشم، مردم به من سلام سلام کنند. گفت من دلم می خواهد همه این مردم از من بهتر باشند. خدایا تو شاهی نه اینجا دلم می خواهد بهتر باشند، دلم می خواهد که آنجا هم بهتر باشند. الحمدلله شکر رب العالمین، خدا ذخیره ای به من داده خیلی شادم. پول و مول یخدو؛ اما خیلی شادم؛ چون که خدا یک قصری به من داد خلق اولین تا آخرین بخواهی دعوت کنی جا دارد. وقتی به من داد خوشحال نشدم، وقتی گفت هرکس را می خواهی راه بدهی خوشحال

شدم. یک باغی به من داده نمی‌خواهم خودم را معرفی کنم، می‌گویم وقتی که تو اینجا به فکر مردمی، آنجا هم می‌دهد به تو، آنجا هم برایت گذاشته است بدهی. یک باغی بود چشم روزگار ندیده بود، یک پسری بود این قدر زیبا، زیباتر از این اصلاً خدا خلق نکرده. گفتم پسر جان، گفت این باغ مال تو، گفت عطای رسول الله است. گفت آن رسول الله [است]. اینها را همه را گذاشته‌ام مال رفقا، ان شاء الله امید خدا اما شرطش این است مثل اسامه نشود، کار را تا آخر برساند. پس ان شاء الله عزیز من شما آقای مهندس الان مهندسی، آنجا هم باید مهندس باشی. اگر اینجا دستور امری دادی، دنبال خلق نرفتی، خلق را طلاق دادی، دنبال دوازده امام، چهارده معصوم

رفتگی، کارت ولایت و عدالت و سخاوت شد، والله آنجا هم فرمانده ای. شیعه ها آنجا فرمانده هستند. باید عزیز من به همه، هرکسی که نوار من را می شنود به همه تان ابلاغ می کنم شما آنجا هستی. اصلاً امام زمان کسی را ندارد به غیر شما. امیرالمؤمنین، زهرا ی عزیز کسی را ندارد به غیر شما، اما شما او را بخواه، او هم تو را بخواهد، امرشان را اطاعت کنید. اصل امر است، خدا امرش است، پیغمبر امرش است، ولایت هم امرش است، امر را اطاعت کن، صلوات بفرستید.

خدایا عاقبتتان را بخیر کن.

خدایا ما را با خودت آشنا کن.

خدایا ما را بیامرزد.

خدایا ما را از خواب غفلت بیدار کن.

خدایا تو را به حق این رسالت، به آبروی رسول الله آبروی ما را در دنیا و آخرت نیز.

خدایا من به تو گفته‌ام، من دلم می‌خواهد تا زنده باشم کمک مردم کنم، عمرم را می‌خواهم برای کمک مردم. من اینجا را از بهشت بهتر می‌خواهم چون که اینجا ممکن است به مردم کمک کنم. خدایا خودت یک توفیق بده به من و هرکس این نوار من را می‌شنود کمک به مردم بکنیم، با صلوات بر محمد.

یا علی